

گرفته در دیار پرت نمود بعد از آن در دشن یا ترکشته هر کس از کوه اتا بالا رفت
و در خمهای گنج و سنوبر بگذرد در قلعه کوه جمع نمود و خود در میان چوبانسته زقا
خود را نمود نمود که چوبسار آتش زنده زقا از ایزل شیخ استماع و زبیده لیکن
چوبانی امر بر کس بر طاعت کرده چوبسار آتش زونا کاه و ملائکه از طرف سبلا کاه
هر کس را گرفته بقلعه کوه المپ گذاشت بر ازین زلوسس باهلوان صلح کرده و ختر
خود هبت را برای او تزویج کرد

کاشتر و پلوکنس - کاشتر و پلوکنس مقب به و یوزر کوز (طفال
رت الارباب) دو پهلوان بزرگ لاکنی بوده اند

این دو برادر پسر زلوسس و لید ایستند اینها با دو رفیق خود ایستاد لکنس جنگی
آرکادی کرده کوفند و کاه و زیادوی بغارت بروند لیکن در وقت قسمت نزاع
کاشتر و پلوکنس دو رفیق خود را کشند زوری پلوکنس بر او خود کاشتر کشته
از خدیایان خویش نمود که عمر او را نصف کرده و برادرش او دوازده زندگانی
بخشد و خدیایان این امر را نمی شنیدند

اسپار تها نقل میکنند که این دو برادر کاسی در جنگها ظاهر میشوند و ششها بر وقت
دچار آتش سخت الم نمیکردند ملاحان سیکویند طفلان بت الارباب جنگ با

بیایند (سنت الم صاعقه است که بواسطه صطکاکی ابر با حاصل میگردد)

افسانه های آرکلید - بو - وانیادنا و پرس - ارکلید و آرا
چند شهر قدیمی بوده از قبیل آرگوس و مین و تیرنت و حکایات پهلوانان
عده آنجا را بدین نحو نقل میکنند

رت الارباب یا دختر شط ابنا شوئس را بسیار دوست میداشت چنانکه
زمان است بر زن رت الارباب این دختر را بصورت او که کوساله سفیدی
به دست آرگوس صد چشم سپرد زئوس رسول خود را فرستاد که آرگوس را بگردد
نماید هر آنگیز گشته کسی فرستاد که دختر بدخت را بمحروج نمود از اینجت او فرآ
کرده بمصرفت در آنجا به مگم زئوس بصورت اصلی خودش

دائیس پسر پادشاه مسوره و دختر برادرش اریمین که ۵ پسر داشت
با این دو برادر نزاع سختی اتفاق افتاد و دائیس تاب مقاومت ندید و خرمای
خود را باین نشانیده به ارکلید فرار نمود پس آن اریمین برای صلح و خرمای
ترویج نمودند و دائیس به دختر می بخشید داد که شوهر خود را شب مقتول نماید
و خرمای این امر را می شنیدند تمام شوهرهای خود را کشتند لیکن همیشه بیشتر رحم بر شوهر
شوهر خود کرده با او فرار نمود

انگريزي زيويس پادشاه درگن دخري دوش موسوم به رانا از طرف خدا
دحي پادشاه شد که اين خسترتو بدنيا خواهد آورد که تمام عالم را سلطنت دهد خود
مستقل خواهد کرد پادشاه دختر خود را در غاري حبس نمود چون سالار بابا اين
داشت باراني طلاني بر غار او باريد و بعد از ندي پيري موسوم به پرنس از اين
دختر تولد شد پدر دختر از اين خبر واقف گشته دختر و نوه خود را در صندوقي مخفي
در دريا انداخت اسراج دريا صندوق را بجزيره سيرافس رسانيدند و ديگري
پادشاه انجزيره صندق را از آب در آورده در پرنس را بزرگ برآورد ديگري
منه گيت ميخواست که مادر پرنس را تزويج نمايد ليکن از پرنس مي ترسيد تا بار
آورد اما سو کرد که سرگرگن بساورد در گرن غولي بود که در نزد يك جنم منزل
پرنس قازم اين جنگ شد هرگز رسول خدايان بلي در هي براي بر يدست رنج
بداد همچنين جنگلهاي که هر کس بر سر ميکند آستانه از نظر مردم مخفي بود و در
پرنس بگت گير رسيد و چنانکه مذکور شد سه زن بچشم و يك دندان در استخوان
يکروزه اين پهلوان دندان بگي را گرفته در راه را از آنها خواست ايشان منزل خود
به و مووه دندان را گرفتند

پهلوان بال را بر خود نصب کرده از اقيانوس گذشت و به صحرائي رسيد که

گرکن در آنجا خوابیده بودند آریستیدزین نام و باد اسن برهن سرگرگنی که
سوم به عدد یزد بریده در کیسه گذاشت داین غول دارای صوتی گریه و
بواه و برکن بر و نظر نموده سنگ میشد و دوخو بر غول از خواب بیدار شد
خواب خود را میزد فی لغو پرسش را تعاقب کرده اما چون پهلوان شبکلاه را بر
گذاشته بود کسی در اندید

پرس در راه دشتری وجه دید که در ساحل در بانی زنجیر کرده و فواره است این
دشتر موسوم به آندره مذ بوده مادر این دشتر بریدن را ساخته کرده بود این دشتر
که چند غول بگری فرستاده بود که ساکنین این ناحیه را طع می کردند و نمک نشا
کعبه بود برای رفع این غولها باید دشتر خود را بدی بنا بر این پادشاه دشتر
زنجیر کرده در ساحل در با گذاشته بود پرس غولی دید که بجانب دشتر میاید فی لغو
کلمه دراز از کیسه بیرون آورد و غول نشانداد که در حال سنگ نشد
پرس نه ترازد پرس برده و برای خود عهد نمود

چون پهلوان بجزیره خود رسید در و نامداری خود را دید که از ترس پلید گشت
سبدی پناه برده اند پرس در قصر پلید گشت آمده سر را بد و نشان او در زبان کشید
چون تمام دشمنان از خود دفع نمود پرس با در خود را به گرس آورد و پدر خوا

نشد بخت مست

حکایات طمسیدها - و از کید حکایات طمس و طایفه او را بدین سخن ^{بگویند}
 در آسیای صغیر در دامن کوه سیسل پادشاه بزرگی بود موسوم به تانسال خدایان
 با محبت زیاد و داشته و کلهی او را دعوت به نماز می نمودند این پادشاه بقدری
 گستاخ و جور شد که روزی قدری سیسل از خدایان زدیده و آنها را به نماز دعوت
 نمود و سپهر خود پیش داشت خدایان عینت گشته غذا نخوردند و در قدری که
 شاه را خورده و رب الارباب تانسال با پنجم برود و غذیه نزدیک او گذاشت که هر وقت
 دست نزدیک آید از سینه او را دور می شد بعد طمس را دو باره زندگانی بخشید
 و گوشت کتف او که خورده شده بود از علاج درست نمود و طمس بویان آمد
 در مملکت المسی پادشاهی بود موسوم به امانا موس این پادشاه دارای اسبها
 سریع الحركه بود و شرط کرده بود که هر کس در ساخت و نماز با عرابه از او جلو افتاد
 دختر خود چسبید می را بد و تزویج نماید و هر کس که از او عقب می افتاد او را ^{مقتول}
 می نمود بدین منوال سیزده نفر کشته بود طمس بحال تزویج دختر المسی آمد پسرین
 عرابه طلانی باد و اسب برای او فرستاد و از اتفاقات دختر شاه طمس را
 عاشق و مصنون او گشت میسر طمس را که در شکله چی پدرش بود نامور نمود که چرخ ^{شکله}

پدرش و اخصایع نماید چون هنگام سواری سید عرج در شکله شاه در آمده خوردش
و پادشاه از عجب و افتادگی اغور بدو در تذکاتی گفت بعد از این پادشاه پیش دختر
پادشاه را تزویج کرد و خود پادشاه پلنگ گشت

آتر و تاتی نیست دو پسر پیش در همین بودند چون آتر پادشاه شد برین سولما
خدایان بزه طلانی برای او فرستاد برادرش حدودی نمود بگنج زن آتر بزه را
زدید برادر بزرگ برای انتقام زن خود را بریافتن کند بعد دو پسر برادرش را
مقتول نمود و زکوت آنها غذائی تربی داده به برادر خود خوردند چون غذائی
شد پاه دست و مقتول را به برادر خود نشان داد تاتی پست متوحش شد لکن زیادی
برادر و اولاد نموده نسرار کرد

یکویند خورشید از برای این دو مقتول بسیار تارک گشته زمین را تاتی روشن نمود
ازینست پسر کوچک تاتی پست عمومی خورد ارگشت آکا مثنی بسیار تارک مشهور
ترین پادشاهان یمنان است چون بچک تر و دارفت زن و کلی منشر را
بدست شاعر پری سپرد

ازینست چون غیبت پسر عمور امانت شده خورد امانت او رسانید و شاعر پری را
لم نیز عی فرستاد که در آنجا جاک شد و خود بجای سپه عمو تخت نشست

بعد از ده سال اگامن از جنگ مراجعت نمود اریست بگ کلی منتر اگامن
به نامار دعوت نموده در مقتول نمود

اریست سر شاه مقتول فرار نموده و بعد از مدتی بنحو خوابی بر عود ما در خود را بگ
افسانه های گزشت - پهلوانان مشهور گزشت سیریف و بلقرن میشد
سیریف پادشاهی بسیار محمل بود گویند چون ملک الموت تقبض روح او آمد این
پادشاه در این بخت نمود ملک الموت بگ اریس خلاص یافت و اورا بجهنم برد
اما باز پادشاه تعلق زیادوی از موکل عذاب نمود و خویشش کرد که اورا مرتبه دیگری
فرستد تا از زمین خود انتقام کشد چون از جهنم خلاص گشت و کیزیل بد بخا نمود خدا
میسر گشته بر من و اما مور نمودند که اورا بجهنم برود رسول خدایان اورا بجهنم گشت
و اورا آبداله سر ما مور بچرخانیدن سسکی نمود

نوه سیریف بلقرن می باشد این جوانی طبع دداری چهره و جید بوده روزی
در جبال گزشت اسب بال داری دید پیش رفت که اورا بگیرد اما ممکن نشد از اسب
شب بعد تن رفت این رب انواع و همنه طلای بدو داد (این اسب موسوم
بکاز و از شکم غول موسوم به مدوژ تو له شده بود)
بلقرن بنزد پسرش پادشاه سیرن رفت بلکه از او نفرت کرد کاغذی بود که

به پدرش پادشاه یثی برساند

پادشاه یثی مدت نه روز ضیافت برای بفرین نمود روز دهم این پهلوان
کاغذ را به پادشاه داد چون پادشاه کاغذ را ملاحظه نمود و دید که نوشته شده است
(آورنده کاغذ را مقستول نماید) از اینجاست شاه این پهلوان را بنجک شمر نزد
(شمر غوغایی بود که سرش مثل شمر و پایش مثل بز بود) بفرین براسب بالی
خود سوار گشته و شمر را بضر بز و مالک کرد چون یثی مراجعت نمود پادشاه
چند پهلوان در کیمین او گذاشت بفرین آنها را مقستول نمود پادشاه زیاد متعجب
و خشنود در باب او عطا فرمود

گویند روزی این پهلوان براسب بالی را خود سوار گشته و خواست نزد خدایان رود
به لارباب از این جبارت متغیر گشته زبوری فرستاد که پکار زرش سخی را
این حیوان بواسطه سوزش حرکت نمحق نمود و آقای خود را پرت کرد و بفرین
در روی سنگها قطعه قطعه شد

در روزی که زشت جنگل سردی بوده که بعد این پهلوان در آن واقع بوده و روی
سنگهای یونان تصویر پکار زرش سخی را میخواستند

افسانه نامی استیک - در ایک پهلوان زیاددی بوده که غالب آنها پاد

آن ناحیه بوده اند

سکر پوزه که سری مثل انسان فتنه شبیه بار داشت قد میرین پادشاهان اتیک شب
در سلطنت این پادشاه رب النوع دریا یعنی پزیدن آتن در باب دارت تخت
و تلج این پادشاه نزارع کردند پزیدن با عصای خود اشتهاره صخره اگر بل
نمود فی الفور از آن صخره چشمه جاری گشت آتن هم درخت زیتونی در کنار آن
رویاند رب النوع دریا از این جبارت متغیر شده آن جلگه را بویطه آب خراب کرد
ارگت پسرین و هفائیس می باشد آتن این پسر را در صندوقی نهاد
به پاندرز که دختر ارشد سکر پز بود پسر روزی خواهر این دختر صندوق را باز کرد
بچه دیدند که ماری آنرا احاطه کرده از ترس خود را از گوه پرت نمودند و این بچه
بعدا پادشاه بزرگی شد

در آتن مجدی بود که در آنجا ارگت و آتن را می پرستیدند مشهورترین
پهلوان اتیک نیز می باشد و احوالات او در همین نقل میکنند

اترا این پسر را در ناحیه ترین زاید در حالیکه پدر خود اثر را ندیده بود چون این پسر
بزرگ شد مادرش صخره بدو نشان داده گفت پدرت چون آتن رفت بمن سر
برگاه پسر از تو متولد شد و این صخره را اولت بلند کند آنچه در زیر او می باشد

با و ده دست من اور بهرست

تیره صخره را بلند نمود خذاره و کفش خود را برداشت و روانه اتن شد درین راه
چند غولی را دید که کتود مثل پیر نقش را در پایا دور و سینس را در بزنگر
و سپرن را در مکار و سر کزشت را در اتن مقبول نمود

چون اتن رسید نزد پدر رفت مید جادو را دید این جادو از نخلوان نغزت کرد
و گیلکس سنی با و تعارف نمود فی الفور تیره خذاره خود را که از زیر صخره در آورده
از غذای کشید و عمل بجادو نمود پدرش چون خذاره را دید پسر خود را شناخت
و جادو را کشت

براکس خانکه مذکور شد گادی وحشی از گرت به اتن آورده بود این گاد در
مار اتن بسیار خسارت میرساند از این جهت بزبان دره رقه گاد را زنده بیا
و از برای اتن قهر با فی نمود

سه سال قبل ازین پسر عیش برای که بخاری این گاد به اتن آورده بود این گاد او را
کشته بود از این جهت عیش بخود این پسر اتن را محاصره و بساکنین این ملکیت
پیام داده بود که رتب الارباب بر حکم گروه است که سالی هفت پسر هفت
از این ملکیت گرفته به پیشتر غول بدیم دمیتر غولی بود که سرش مثل گاو و تنه

اوشل انبان بوده) مدت دو سال اهل آتن چارده دست و چارده نفر برای آن
فرستادند چون ترتیب آتن آمد خویش نمود که او را هم سبت غول فرستند تا او را کشت
آتی تا باین امر اضی گشته تر و رفتای دیگرش را کشتی نمانده روزی که برت نمود
ایران دختر میس عاشق تر شد و کلافه نمجی بدو او برای آنکه راه خارج شدن
غول را بداند

میسترد لاپرنت منزل داشت (لاپرنت عمارتی وسیع و دارائی لطافت
درهم و برهم و دالانهای پیچ واری بوده) از اینجست دختر پادشاه کلافه نمجی
به ترید او چون پهلوان با رفتایش در لاپرنت داخل شدند غول خود را بطرف تر
برکت نمود این پهلوان او را در نعل گرفته خفه نمود بعد رفتای خود را برداشته
آن عمارت هوناک بیرون آمد

بزرگ دختر را برداشته بجزیره ناگرنس رسید در آنجا دختر را ترک نموده خود را آتن
دیوینس چون دختر اسیر کرد آن انگه یزان مشاهده نمود او را بجهت فریج کرد
گشتی ترید ارای شرع سیاهی بود پیش برای علامت نفع شرع سفید
باورده بود که در مباحث کشتی خوردند اما ترید فراموشش کرد و پیش که مستقیماً
او آمده بود چون شرع سیاه دید خود را بدریا کشد

بعد از مرگ پدر تیز پادشاه شد روزی خبر آوردند که کاو نامی پسرش را در دره
 در آن در دیده اند تیز خود به انجارت و سیری توئوس پهلوان را مشاهده نمود
 که کاو را در دیده تیز بعضی خبک با او صلح نمود و سیری توئوس دوست او شد
 این دو پهلوان بچنگ سانسرا و آمازن باخستند تیز بلکه آمازهارا برای خود
 تزیین کرد پیری توئوس برای تزیین دختر رب الموع جنم با علق زین رفت
 و تیز برای کمک او رفته بود اما سیر بر چشم پیری توئوس باطع نمود و تیز را
 گرفته در جنم زنجیر نمودند تا اینکه بر کلن او را نجات داد

گویند تیز خون پسرش بجزیره سیرس رفت پادشاه آنجزیره پهلوان پیر از کوی
 پرت نموده گشت در آن مبعدی بود که تیز را در آنجا می پرستیدند
 افسانه نامی کیرت - پهلوان بزرگ کیرت میشس بوده است
 میشس پسر توئوس پادشاهی اول و جلال و در کیش سلطنت نمود
 مهار قابل موسوم به و دال مملکت کیرت پناه برده بود این پادشاه او را نمود
 بساخن لابرینت نمود اما بواسطه عمل شنیعی که از این مهار سرزده بود خود و پسرش
 ایکار در لابرینت محبوس شدند

و دال بالی بجهت خود و پسرش تبعید نموده در آن محل فرار نمودند این مهار

سفارش کرده بود که نزدیک خورشید زود آتا پس طاعت نمود و نزدیک رفت
 بالی که از موم ساخته شده بود بواسطه حرارت ذوب شد ایکار در دریائی افتاد
 بعد در آن سجزیره یسعیل رفت مینس ملت شده اورا تعاقب نمود آتا پاشا
 یسعیل ضیافت شایانی برای مینس مرتب نموده در آب حوشش اورا هلاک نمود
 گویند چون مینس سجنیم رفت بواسطه عدالتش خردقضات آنحل شد و قضات جنیم نغمه
 بودند مینس و برادرش رادامانت و ایاک پهلوان
 افسانه های تسالی - بزرگترین شهرهای تسالی بوده و پهلوانان عمده آنجا
 دکالی بن پهل یسبند

رب الارباب از اعمال و خیمه یونانیان متغیر شده بواسطه باران زیاد می یونانرا
 خراب نموده اما دکالی بن پسر پرست بازنش پترایقایی نشسته از عرق خلایق
 یافت دست نه رزگشتی آتاروی آب حرکت می نمود تا آنکه در غله گوه عظیمی توقف کرد
 دکالی بن فی افور سیوانی قربانی نمود و از رب الارباب وحی بدو رسید که هر
 طلب کند رد نخواهد شد دکالی بن از بی نسیقی و تنهایی شکایت نمود زئوس امر
 نمود که استخوانهای مادرش را گرفته از شان خورده نماید این پهلوان منتهی این متعنا
 ملت شد سنگ زیادی از زمره برداشته در عقب خود رت نمود فی افور مردان

قوی یکی از زمین بیرون آمدند بعد از شش پراهمچنین کرده و از سنگهای اوزان پستان
آدمیت پادشاه فریاد طلب آید و جیه رفت اما پدر عروس را ضعیف گشت
و گفته بود بر کس شیرو گزازی برای من صید نماید آیدت را با تزویج خواهم نمود
آدمیت باین صید را ضعیف شد و دستر او را بقتل خود در آورد

در عروسی عالی بجهت آرمیس نمود از اینجهت آله متغیر گشته خبر مرگ او را داد و آرمیس
ریت انواع نور گفته بود که اگر کسی جانش را شمار آیدت نماید او نخواهد مرده کیستد بماند
اما را ضعیف شد فقط از شش بود که دو چار ملک الموت گشت اما بر یکس سلوان این کشت
خلاص نموده بر فوق خود آدمیت داد

پیل کتارچی قلمی بود و آگاست پادشاه برای تلفت پیل او را در جنگلی بر پارس
انداخت پیل با خنجر خود بقدری از درندگان گشت که وقت پوست کندن آنها را انداخت
از اینجهت زبان آنها را بریده در کینه فمعی میس نمود

روزی پیل در خواب بود آگاست مخبر گشته خنجر او را ضعیف نمود چون این بکتارچی از
خواب بیدار گشت سانس را بدو حمله نمودند پس آگاست تر شیرین خنجر را
پیل داد از آنوقت پیل به یکس رفته پادشاه را مقتول نمود و کاین گشت
بعد پیل قتلش آله در یار تزویج نمود



پنهان کردن و زدن سس در باب شوهرتیس مباحه زیادی نمودند تا آنکه تعین خبر داد
 که شوهر او پهلوانی خواهد شد و پسری خواهد داشت که در جوانی فوت میشود خدا
 او شوهر دادن آله خوف نمودند در صورتیکه تیس میل بگردان نداشت
 بل چون خواست او را بگیرد آله خود را بشکل آتش و آب و شیر و مار نمود اما این
 پهلوان متوحش نشده او را مجبور بظاهر ساختن صورت اصلی خود نمود و عروسی

دیگی از غارهای کوه پلی بن شد جشن بزرگی خدایان گرفتند املن خپک نیزه
سوزانمندی سحر و دزد و هر رت انواع عقیقه با ناعطا مکرو پزیدن دو آب
و خدایان دیگر اسلحه رویین تنی از نیل سپرد نیزه بدو دادند

اشیل سرف سپرل میباشد مادرش اورادرو و خانه اشیکس غسل و
بعد از اشیل را بدوست خود سانتر شیرین سپرد

سانتر شیر و خرس و حیوانات دیگر بدو خورند و چون قدری بزرگ شد
نیزه بازی و دو اباد آموخت و این سرچاپن شده بود که در دو آموگرفت
و از باد سبقت میجت

شکار کالیدن - معروف ترین افسانه ای املی گراز کالیدن میباشد

اُنس پادشاه کالیدن مالک بوستان بزرگی بود چون وقت خوشی پی ا
بسید برای آرمیس آله قربانی نمود و از آنجبت آله متغیر گشته گراز بزرگی بر
تخریب موازیستاد پادشاه پهلوانان مکتت را بسج نموده گراز را مقبول نمود
با این پهلوانان یکبار سپر خود پادشاه هم بوده در وقت تولد این پسر سوزن
موسوم به بازگ یا (موزار) نزد مادر او آمد یکی در باب خلاق پسر تعجب
نمود و دیگری شجاعت او را و سیمی مثل با درش داده گفت هرگاه مثل خاموش

شود و زندگی پسر تو بان تمام خواهد شد از این جهت ایضا مثل را خاموش نمود
چون که از گذشته بدیدیم آن برای سر و پوست آن نزارع نموده و مکاره ای خود
تصویر نمود ایضا چون از مرگ برادر مخبر شد مثل را روشن کرده در آتش انداخت
و مکاره جان بجان آتش برین تسلیم نمود

گویند دختر و حمید موسوم به املانست در مکاره گزار بوده این دختر بسیار چابک و صنیاع
فانی بوده پدرش چون پسر سید است از این جهت این دختر را در غار جسیس نمود
و حیوانات وحشی شیر بدادند و چون بزرگ شد بقدری در او داناخت و از ما
شده بود که از با دست میگرفت

اشخاص زیادی برای تزویج این دختر آمده بودند اما این دختر گفته بود کسی شومی
نخواهد شد که در ازین دست بگیرد و ای مکاره فانی این بدرگاه افروخت و شفا
زیادی نمود و این تب انواع آبر باغ مس پرید برای او فرستاد چون وقت دوی
ملانی این فاصله با صله سیسی میماند اخت چون دختر برای برده شدن او قدری تأمل نمود
این جوان قدری از او دست میگرفت بالاخره ملانی این او را تزویج و دست
بصورت شیر شدند

گویند اول کسی که گزار از مجروح نمود املانست بود و مکاره بخت او دانی خود را
تصویر نمود

دیگی از سحابه تیر پوست و دندان گرازی آویخته بود و اگر گوسفست هر طور روم و دندان
بروم بر روی پوست در تیر ماند تا آنکه پس از صد سال تیر اینان پس مشا و آن را حلقه
نمود و کجا این می نمودند که این پوست گرازی کالبدن بوده

افسانه نامی تیب - کادوموس - بزرگترین پهلوان تیب کادوموس
می باشد که در تمام مملکت یونان افسانه او را نقل میکنند

آیزر شاه فنیسی از خری دشت موتم به اروپا روزی این دختر بازگشت
در چمنی گردش نمود گادی خوش خلق و خال نظر آورد فی الفور به دزدیک شده
زیادی شاخ او آویزان نمود و بعد کادور توی خود را زمین گذاشت و اروپا
سوار شد حیوان مسند شده خود را بر آینه خست تا اینکه بجزیره گرت رسید این گادی
زئوس بوده و چون این رب النوع مفتون اروپا شده بود از دخت خود را
بصورت گادی مجسم کرد و بود

آیزر چون از برون دخت و دلف گشت پس خود کادوموس را بختجوی آورد تا
این پس چون دلف رسید و می بدو شد که نوده گادی را پس روی نموده و هر گادی
بخوابد شهری در آنجا بنام کادوموس از دلف بیرون آمده گادی را دید او را
تا باقی تعاقب نمود و مکانی که در آنجا کادوموس شهری بنا کرد موسوم به تیب

بعد خادمان خود برای آب چخمه آرس فرستاد و اردمانی که در نزدیکی چشمه بود مردان
اورا بلع نمودند و کادوسس خود بد بخارقه اردمان را گشت بعد دندانهای اردمان را در زمین
خود کرده مردمان قوی شکلی بیرون آمده حمله به کادوسس نمودند پهلوان سنگ بزرگی
میان آنها انداخت فی الفور آنها پدید گشتند تا آنکه هیچ نفر باقی نماندند
حصاریت موسوم به کادوسس می باشد و ضوایف عمده است خود را از نسل مردمان
که از دندان اردمان از زمین بیرون آمدند میدهند

آویپ و پسرانش - افسانه آویپ و پسرانش غنم افرا ترین حکایات یونانی است
لایوس پادشاه تب بخت اولاد استغاثه بهرگاه خدایان نمود و حی بدور
پسری پیدا خواهی نمود که قانت خواهد بود از شکانت پسری تولد شد موسوم
به آویپ (یعنی آماسس شده) پدرش او را در قلعه کوچی گذاشت حیوانی پسر را
بدو داشته نزد پادشاه گرفت بر و چون آویپ بزرگ شد حی بدور رسید که تو قانت
لایوس را درت را تزویج خواهی نمود چون پنجره شنید در گرفت تا
روزی در دلف میکشت سه راه دید ای را گرفته و رفت شخصی را دید که بر عراب
نشسته و دو قاطر آینه میکشد سورچی دشنام خدیج آویپ داد پهلوان متغیر گشته
سورچی و لایوس را مسئول نمود

گیرین برادر نکاست جانشین لایوس شد در این زمان جانور معنی موسوم به
اینگلس در آن ناحیه پدید آمد و بنام این جانور شبیه بزنی باقی تنه او شبیه
بشیر بوده و پا دو بال می پرید این جانور در کوهی نزدیک تپ منزل دشته در
عابری که می گذشت معانی بدو میداد که حل کند اگر در جواب فرود میماند فی الواقع
او را میکشت

گیرین اعلانی نمود که هر کس جواب جانور را بدد شوهر ملکه و پادشاه تپ خواهد
شد او تپ نزد انگلس رفت و این سوال را جانور از او نمود و چه جوابیست که
صبح چهار پا و ظهر دو پا و شب سه پا را میبرد از این جواب داد آن پادشاه
در طفولیت با دو پا دوست و در جوانی دو پا و در پیری عصائی بدست گرفت
سه پا را میبرد و در سن ۱۵

چون انگلس معانی خود را حل کرده و میدانی نمود از سخن سه پا در پرت نموده
هلاک کرد و او تپ بدست پادشاه شد
در سلطنت او تپ طاعونی در تپ ظهور نمود و تعدادی از اهلاک نمود او تپ
ناخوشی را از خدایان در خواست نمود در جواب چنین گفتند برای رفع ناخوشی با
قاتل لایوس را مقول نمائی چون او تپ قاتل را ندانی شناخت از نیز زیاکن



۱۶ اویٹ و ایفٹنس

ہاں سوال نمودن نوع جواب دہ پروی کہ در راه کشتی چہ رشتہ بودہ و شکست
 نویس باشد اویٹ از و اتمہ چہ رشتہ زن خود را خند نمود و خود چہ سہایش را کندہ سر
 بیاینا کد داشت دخترش انگلیکن اورا رہنمائی یس نمود
 ایٹکل و پٹی ٹیس پیران اویٹ در سر تحت و تاج چند نزع نمودن تا اینکہ کل
 پادشاہ شد و برادرش بر کس پناہ برد پٹی ٹیس نفی بلد شدہ دیکری موسوم تہ

بدر بار آوردت رفته شکایت نمودند پادشاه دودختر خود را با آنها تزویج نمود
موتب نموده با هفت سر را بچنگل تخیل رفت

یکی از سرداران بصر ب سنک بگاک شد کاپان نزد بانوی به بیج و باروی
که داشته دشام چندی بخدایان داده بالا رفت اما بواسطه صاعقه کشته شد
فی و آ بواسطه بن بلایب کشته شد بان خیره انگل و پانی میسید مکرر مقتول نمود
گرمین دو خواهر زاده خود را بجا کس پرده تخت نشست افرین بر سر قبر برادر
رشته شخصی اورا بگاک نمود و سپهر گرمین که عاشق دختر بود از غصه مرد ده سال بعد
باز آوردت بچنگ پادشاه تب آمد این شهر را مخر نمود

از گنت نام یکی از فغانه های مشهور یونانیان ارگنت ایباشند که برین
پشم خللائی رفتند

میسپانس نام که در جنوب تنالی زندگی می نمودند این افسانه را نقل می کردند
(ارگنت یعنی طراح کشتی موسوم به ارگنت)

آما ماس پادشاه ارگمین دو اولاد از زانش نقل داشت یکی پسر موسوم
به فریکیزوس و دیگری دختر موسوم به هیل پادشاه زن دیگری تزویج نمود
موسوم به این در این زمان قحطی سختی پیداشد اما ماس بگاده خدا بان استنای

زیادی نمود تا تعنی آواز داد که رفع قحطی با این سیب باشد این نون بر حرم شوهر خود
چنین پاسخ داد برای رفع قحطی باید سپرد دختر خود را برای زنی که قریب بانی نمانی نقل
از بر سر خلاصی اولاد خود را نمایی نمود

پون اطفال را برای قسبانی معبد بردند هر سر قوح عجمی بد بخا فرستاد که شرم او
طلانی بود اطفال به شرم و حسیده و قوح پرور نمود تا اینکه بنگه هلین رسید در
محل دختر شرم قوح را از دست او دور ریختند و از آنجا به کار او ریای هلین نیمی
دریای هلن نامیدند اما قوح فریادش را با حال بحر اسود گذاشت آنوقت این سر قوح
قربانی نموده و شمشیر در غار اریس آویزان نمود

پلیاس مدت سلطنت خود را از خدایان جو یا شد بدو چنین جواب دادند
(از کسی بر سر هر که یک کفش پوشیده باشد)

پادشاه روزی با این مدعوین خود شخصی را دید یک کفش پوشیده (این شخص موسوم
به رازن بود و کفش دیگرش را سیل برده بود) پلیاس برای خلاصی خود رازن را
به حبس شرم طلانی فرستاد خدایان کشتی محکمی برای رازن فرستادند و چون
که از آینده خبر میداد در او بود این کشتی موسوم به آرگ و پنجاه پهلوان یونانی
ملاح او شدند میگویند کاستر و پلوکس و هر کس جزو ملاحان بوده اند

کشتی از محل ترس که شش به طین رسید در آنجا کوری موسوم به قین بود
چارچوب که سرشان مثل نون شده آنجا مثل پرند بود این کور را اذیت گرو
و غذای او را می خوردند زرتشت و کالایس و دوسر بزرگ (باد شمال) جانوران را
تعاقب نموده مفذری از اینها بقتل می رسانیدند چون کشتی به پشت اکران
(بحر موسوم) رسید و صخره بزرگ متحرک دیدند که از هم جدا شده و در باره اصل می شد
این آنگاه رحم بر آنگشتان نموده صخره را مدتی نگاه داشت یکشتی گذشت و این
صخره ناموسوم به سینم بلکا و بودند

بعد از حادثه پندی ملکیتی که در آن چشم طلانی بود رسیدند رازن از غنیش
پادشاه آنجا چشم را خواست این پادشاه در عوض چشم و گوشت پهنه غنی خواست که
مرزعه را شخم کنند و بعد خود رازن دندانهای اردو نامی را در زمین آن مرزعه خود
نماید چهلوان بن امر را ضعیف گشته بد جا و دستر پادشاه به رازن عاقل گشته و غنی
بر داد که هر کس او را بدین میالید روین تن می شد

رازن زمین را شخم نمود و چون دندانهای اردو نامی در زمین فرو کرد مردمان
نویسکی بگردن آمده بر او حمله نمودند رازن با بر حکام جا و سنگی در میان آنها افتاد
و بی انصاف آنها شروع بکشتن کرد که رازن باز پادشاه اردو نامی میضایقه نمود و چندی

مخاطب را مشغول نماید اما بد جادوگر ارشاد مائی که مستخدم ششم بود کشت و از تسلیم
ژازن خود در بهائت برگشتاید و برادر کوچکش را برداشته فرار نمودند
پادشاه از این واقعه مخبر گشته ملا حاز را تعاقب نمود اما بد برادر خود را قطع قطعه نمود
در میانداخت چون پادشاه بجمع کردن جدی مشغول شد ارگننها فرار نموده به
رسیدند ژازن زرش بر برای تمام بیاس فرستاد این جادوگر دختران
بیاس بقتل پدر خودشان نامور نمود

بعد از این حوادث ژازن زن خود را به کیرت برد و زن دیگری تزویج نمود بدستی
بیاس آغشته نموده بعد کس بدیخت پوشانیده او را بک نمود این زن بجرم خود
خود ژازن را خفه نمود و بعد بخواه که بهفت بار مال دار او را میکشیدند فرار کرد
این افسانه در تمام یونان مشهور و معابد بزرگی در سواحل بجزا سو و برای ژازن بنا کرده
بودند و بنای بعضی شهرها به ازگت باسبت میدهند

فصل چهارم جنگ ترووا - همز

محاصره ترووا - محاصره ترووا غریب ترین افسانه های یونان است
زیرا که پهلوان عده شهرهای این جنگ عازم شده بودند و شاه مشهور یونان
موسوم به همز این جنگ را با شکاری طبع آورده

در این زمان سیاروی پنهان شده بود که سرف برده اسکا مانند بود
این و زمین صبار محلی در دور این شهر بنا کرده بودند

پیر یام پادشاه ترمود پناه سپرداشت که شجاعترین آهنگر موسوم به حکمتر و
وجه ترین آنها موسوم به پاریس بوده قبل از تولد پاریس کابنان گفته بودند پاریس
متولد خواهد شد که پادشاه مقتول خواهد نمود از این جهت پادشاه او را در کوه
ایدا انداخت خدایان بچه را بزرگ نموده و عاقبت چوپان شد روزی مرا
و افریت نزد او آمده از او سوال نمودند (و جابت که نام یک از مایسترت)

پاریس اشاره به افریت نمود از این جهت هر دو آهنگر و دشمن تر و دشمن شدند
میکلاس پادشاه اسپارت جلن خوهر کاسترو پلوکس را تزویج کرده بود پاریس
به اسپارت رفته در خیاب میکلاس بن کج شامیر داشته فرار نمود
آنگاه مهن برادر میکلاس پادشاه مین صد هشتاد مرد جنگی و هزار و دویست
جمع نموده تجسس مین تر و دارفت سرداران مشهور بن قشون عبارت بودند از
آنگامهن (شاه شاه) میکلاس و نشرو آژاکس و پالید فندس که الف با
شطح را اختراع کرده بود دیوید پیرتید و ماشن که طیب اردو بود و سجا
این سرداران اولیس پادشاه آتیاک و شیل پادشاه میرمیدن بوده اند

شخصی گفته بود که فاتح ترو و آسین خواهند بود از اینجبت مادرش ستین الله پهلوان
 بیاس زنانه پوشانیده نزد پادشاه بیرون فرستاد آریس نامور به آوردن او
 و جلد نموده آسین به برون آورد این قیون بزرگ در بند آریس و اخل سفاین
 آباد مخالف شروع بوزیدن نمود کاش آریس بت نوع چنین سخاوت آورد که بر
 رخ باد باید آگاه من دختر خود ایغیرنی را قسیرانی نماید سر



آریس الله اور اسماص و بجای او ماده گوزنی فرستاد سفاین چون ساحل ترو
 رسیدند ننگرانه اخته تون از آب بیرون آمده در جلگه خیسیم و عمرگاه خود را برپا نمود
 حکمران پیر پیام سرور ترو را بود دست و پا نال سفاین شهر طول کشید خدایان
 دو فرقه شده بودند زئوس و آفرودیت و آریس حامی ترو و اما و آریس و ترو حامی

یونانیان بودند روزی آرس بر عرابی جنگی خود سوار شده حمله به یونان برد این
 آلهه عرابه دیویدر مقابل آرس برده و بانیزه شکم رب النوع عرابه نمود آرس
 شکایت نزد آرس برد این ب النوع چنین پاسخ داد (نامه تو برای من فایده
 ندارد زیرا که تو خدای ملعون آلهت میباشی
 آئیل پهلوان بریزش را اسیر نمود ۱۶ اما آگاممنون دختر خالص نمود



۱۶ سپهر کن بریزش

آئیل تنفر شده در خیمه خود رفته و یک رخک نمود و در غیبت پهلوان کبکرتون
 یونان بخت داد و برای آتش زدن سفین آنها خود را در خیمه آتش رسانید تا آنکه
 نزد آئیل رفته اسلحه او را گرفت و ترودا را بخت نشاند اما کبکرتون مقتول
 نمود چون آئیل از قتل پاترکل بگریخته حمله به شمن نموده بهتر از کشت و جد در شتر
 خود بسته در در ترودا کردش داد

دختر اسس پانتریل ملک آمازنا و منهن سر ازر بگم ترودا اما آمدند اما آیشل
بر دورا مقستول نمود پاریس بگم اپن ربت انواع نور نیره به آیشل زد و پهلوان
زمان کشته شد ماور آیشل خارزه پسر را بشوکت زیادوی حمل نموده بنجاک سپرد و اسلحه
اورا به اولیس داد از اینجبت آژاکس دیوانه شده خود را با شمشیری هلاک کرد
چون برای تسخیر ترودا تیسرو مکان هر کس لازم بود از اینجبت اولیس مامور شد
که در جزیر لیس رفته فیلکلیت را با تیر و مکان بیاورد این شخص چون پایش بود پیغمبر
بمخروج شده بود در این صید مسینمود اولیس فیلکلیت را به اردوی یونانیان
دماشان جراح اورا علاج نمود و این شخص پاریس پهلوان را بضرب تیر سمی هلاک کرد
زئوس بت بزرگی موسوم به پالادیوم در ارگ ترودا تسرار داده بود و تا این
در آنجا بود تسخیر شهر خیر مکن و تمام جد و جهد های یونانیان بی فایده بود اولیس
شب لباس کدی آن پوشیده داخل شهر شد و بت بزرگ را آوردید
این ربت انواع اسبی از چوب ساخته و صد پهلوان شجاع از قبیل اولیس در پیش
دشمن را در آن محشی نمود و بعد یونانیان خیمه خود را آتش زده بکشتی نشسته در
جزیره محشی شدند لاکون سردار ترودا نیزه به اسب زده بجونی آرزو یافت
شد در آن زمان دو نار از آب بیرون آمده لاکون پسرانش را کشته بعد ترودا

اسب را برداشته داخل شهر شدند چون شب شد چهلوان از اسب بیرون آمده شروع بقتل و غارت نمودند یونانیانی که در دریا پنهانی بودند بسیار کشته شدند و در آن وقت که شد باین قسم شهر را تصرف کرده آنگاه مثنی کاساندر و خنتر پیام را کشیدند خود نمودند بیکدیگر شوقه اشیل خود را خفه کرد و او بیس حکوب زن پیام را گرفت و غنچه سلیم زن حکوب را هم با خود در ماک را بقتل خود در آورد یونانیان سکه استسیانا کس سر کوچک کهر از بانای برجی پرت نمودند و زن سلاسیح اسب سارت آمده و بعد با الله شد

مراجعت چهلوانان یونان - گویند خدیوان برای انتقام ترو و انا یونانیان صدها و بدبختیهای زیادی دچار نمودند و از برای مراجعت یونانیان افسانههای زیادهای نقل میکنند

آنگاه مثنی چون برین رسید اریست برادرزاده اشس او را تقوی نمود با کشتی سلاسیح را به مصر برد و این چهلوان بعد از هفت سال ب وطن خود مراجعت نمود کشتی از آکس پرا نیل بصحره خورد و کشت اما خود آنگاه آکس سکی حسبه خریا کرد (با وجود ختم خدیوان نجات یافتند) بزینسان اشاره سینک نموده آنگاه در دریا افتاد کشتی زینتر و فیلکت دگر ترو او و یونانیان با طایفه

رفت و این پهلوان چند شهر در آنجا بست کردند

مراجعت اولیس بسیار عجیب بوده - طوفان کشتی اولیس را بمملکت لشعار
انداخت رفقایش میوه های لیس را خورده و کمریل مراجعت بوطن نمودند
اولیس بعد بحزیره سیکلپ نامه دیکلپها جانورانی بودند که کچشم در پیشانی
داشتند اولیس چون وارد جزیره شد در غار سیکلپ پنهان رفت جانور در
غار را بسنگی سد و نمود و چهار نفس رفیق اولیس را بلعید کسی اولیس شتر
زیادی بجانور خوانید تا اینکه مست شد اولیس چینی گرفته غول را کور نمود بعد
دربزرگم کاوی مخفی شده از غار بیرون آمد

کشتی اولیس بمملکت ایل رب النوع با در رسید این خداشکی باو عطا کرد که با
در آن محتوی بودند همسران اولیس مشک را باز نموده طوفان عظیمی برخاست
و سفاین بحزیره استیرگین رفته آدم خوارهای این جزیره مقداری زیاد از همرا
اولیس خوردند اولیس فرار نموده بحزیره سیرس جاوه رسید این جاوه همرا
از اولیس باقی مانده بودند بصورت خوک نمود اما اولیس بوجه علف هلال سحر
که هر سن باور داده بود جادو را گرفت و او را مجبور نمود که رفقایش را
بصورت اصلی خودشان در آورد

برای شورت از میرزا یانس اولیس مغرب رفت از آنجا اولیس بکلیت سیر
آمد (سیرن جانورن خوش آوازی بودند که مسافرن ابع میکردند) اولیس
کوشای خود و سه برادرانش را با سوم گرفته از آنجا گذشت اولیس به دو صخره رسید
که او دو دو در آنجا، داشته بودند یکی شاربند که سفاین غرق سیند و دیگری
سیدلا که دارای شش چخال شش سر بود اولیس کشتی را از نزدیک سیدلا
برود و شش نفر از سه برادرانش را در آن گرفته طبع نمود از آنجا با جبه رسیدند که کاو
خورشید در آنجا می چرمید برادرانش اولیس چند کاو گشته و خورشید از آنجا
خورد نمود اولیس تنها تخته پارچه چسبید و بعد از ده روز بجزیره کالیس رسید
آنکه عاشق اولیس گشته مدت هفت سال او را در غاری حبس نمود تا اینکه
او را خلاص کرد اولیس با برادرشقت بجزیره فاسی این رسید پادشاه آنجا
کشتی بزرگی با اولیس داده و او را به ایساک فرستاد

لا ابرت پدر اولیس از فراق پدر در صحرا نا منزل کرده بود و مادرش غصه
مرد بود پرسش تلماک و زش پیلپ نموم و مخزون در قصری زندگانی میکرد
و شاهزادگان برای تزویج پیلپ به ایساک آمده بودند تا این زمان با فابرامی
آنجا پارچه روزید و خت شب او را دوباره پاره نمود از آنجا این پارچه

مرکز تمام نمی شد بعد از بیست سال او بیس لباس کدانی پوشیده داخل شهر شد
و بچکس او را شناخت گر تک پیرش که از خوشحالی مرد نپلش شاهزادگان گشته بود
که هر کس کلان او بیس نکشد شوهر من خواهد شد اما بچکدام موفق نشدند او بیس خود
پیش آمده کانز کشید و بعد با پیرش شاهزادگان را مقستول نمود
همروز قصایدش - در قدیم مردمانی بودند که فقط بوی مطه آوازده خوانی
کب بیست می نمودند این اشخاص را بر زبان یونانی آید می گفتند در کاصیقا
یا عیدی تغلق سیاقا و این اشخاص چنگ خود را گرفته بد بخار می فرستند در این زمان
خط بنور خیراع نشده بود

غالب این قصاید در شجاعت هر کس و ادبیت و مخصوصا از برای چنگ ترودا
بوده مشهورترین این قصاید یکی ایلیا و هست که چنگ آسپیل را طاهر ساخته دیگری
اولین که مراجعت او بیس شرح داده است

یونانیان این دو قصیده را از خرمیبدانند لکن منزل و وطن این شاعر نمی دانند
هفت شهر در باب تولد خرمیبدان داشتند از میردشیس و کلفن و سیم
در آسیا و پلس و ارگس و آرتن در اروپا اما در صحن هر نقیینه در از میر یا
شانی نبوده زیرا که قصایدش بر زبان نمی بینم مس باشد

عصر شاعران در قرن دوازدهم و سیزدهم قبل از تاریخ مسیحی میباشند و آن
بعضی بعضی از مورخین در قرن نهم بوده و زندگی او در چنین نقل میکند
همه آوازه خوان فقیر کوری بود و وطن او در جزیره شیبس بوده بعد از این
شاعر آوازه خوانان دیگری پدید شده خود را از نسل او میدانند

را پسند اما اشخاصی بودند که در دست شاعر شجر لغاری داشته و آوازه سخنان
باز خیره پرسترات آتی قصاید را جمع نموده نوشت

اخلاق عادات یونانیان در عصر همر - تفاوت حوادثی که هم در
در باب پهلوان نقل کرده اند انما میباشند و ما اطلاع از اوست و مثل
جنگ ترو و اندریم اما از قصاید حنلق و آداب یونانیان را در عصر همر
منزل یونانیان بسیار ساده و غالباً از نسیم جدا بوده در مزاج جو و کندم غایب
موسیکاشتن در دامیه جمال مراتب زیادی بخت کا و نا و کوفته تا بوده
در آن زمان پادشاه مقدس مالک مختار جان مال مردم بوده زیرا که یونانیان
پادشاهان خود را از نسل خدایان پهلوان میدانند مشورت شاه
فقط با شاهزادگان و رجال دولت بود

زندگانی پادشاهان و شاهزادگان بسیار ساده بوده و غالباً لباسی پشمی یا

کمانی می پوشیدند و زنانشان لباس دراز و کاپی نقابلی بصورت میادینند
اولیس بزرگترین پادشاهان یونان قصر سلطنتش در قلعه بوده که اطراف آن از بود
اطلاق شورای یونانیان تالار بزرگی بوده که در آن شش مهندس در سوز و کد از
شهاب برای روشنائی چوهای تفریحی از قبیل کاج و غیره روشن میکردند
اطلاق زنان همیشه جدا و کار آنها فقط پشم بافتن و زردوزی کردن بوده
در ایام عید گاود و گوسفند زیادی در معابد کشته حرمی و استخوانهای آنها را کشت
رت انوع میوزانیدند

خانواده یونانیان در عصر همز — در یونان چین مردی خصال تزویج
داشت نزد پدر دختر زده خصال خود را بیان نمود اگر رضی میشد اما دانه
رضای خود را بدینجا برده عروس را بجان خود حمل میکرد

زن چین بجان شوهر داخل میشد خادما را حسیع نموده هر کدام را محسوس بکاری
مینمود اما خودش فقط زردوزی و سایر بافندگی میکرد

نیلپ زن اولیس چون بر سرش قناک کاری داشت این جوان بدو کت
زمان باید کار خود و خادما را معین کنند و هیچ در کارهای دیگر و حالت بنا
بخشد غالب زنان با وفاد شوهر دوست بودند مثلاً وقتی که کترخواست

بجنگ رود آمد ز مال تضرع و زاری یادی نموده بدو گفت بجز تو سبای
بدو مادر و برادر من میباشی چون خبر قتل او را به آذربایجان گفتند تی این
پنجاه سال از دست سال فراق بشوهر کردن رضی نشد و چون اولیس مرخص
این دلایل زیادی برای شناختن او از شوهرش نمود

خاک - یونانیان یا و از جمله جنگجو و مصلحان و سوار سوار می تیراندازی
بسیار چابک بودند سرداران غالباً بر عرابه سوار میشدند و سربا اصلی ایشان
تیر و گمان و عطارد بر آن نیزه و شمشیر داشته اند

پهلوان برای حفظ بدن مفضل برای غلای حقیقه دار و زره بندی می پوشیدند

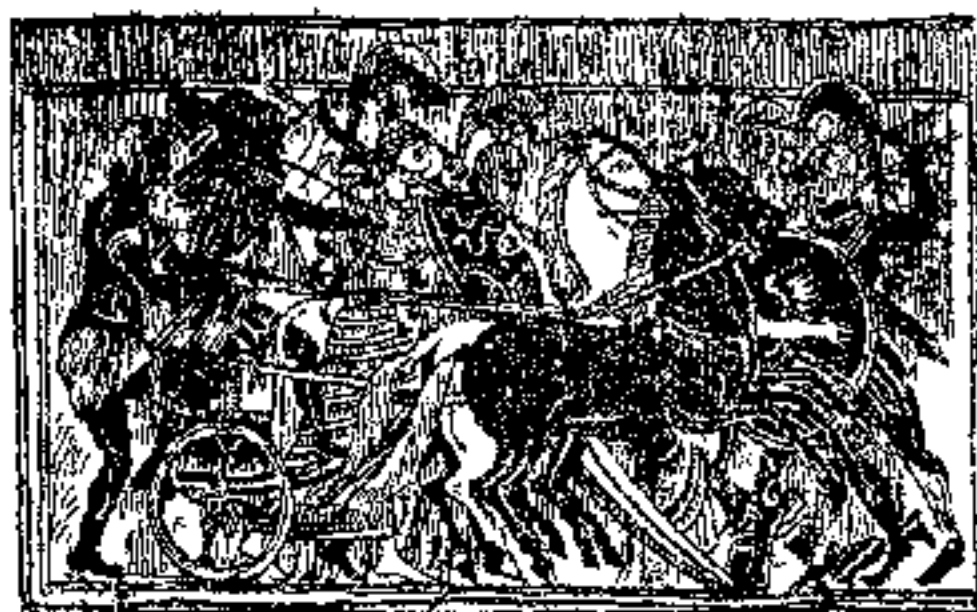
و غالباً با چوبی چرمی بندی استعمال میکردند ۱۸
سربو یونانیان از چند پوست کاه و آبنار از مفرغ مستور کرده شمشیر پهلوانان
دو تیغه و نیزه آنها پنج مطر طول داشت

اسلحه شان طرلقه و با عرابه جنگ میرفته اند این عرابه با دو چرخ داشته
و دو اسب قوی کل آنها را میکشیدند ۱۹

قبل از جنگ پهلوان دشنام زیادی بهمی میگرمید و ندو چون از طرفین
سرداری مقتول میشد مردمان او میداننده نشدند و اسب برودند و یا



س ۱۸ جنگ ایشیل و مین



س ۱۹ عوایر جنگی در عمارضا

فارس سگروند آذوقه پهلوان غالب آینه را تعاقب می کرده عمر سلو آن را
 خوشوار و سنج می ده مثلا ایشیل چون کتیرا گشت با او در آزار خنوده طنا

از آن گذرانید و بعد در ایستگاه عرابه خود بست اولیس که عاقلترین پادشاه
یونانیان بوده بعد از مرگش یازده خدنگار خود را خود آتشبیه نموده زیرا که شاهزادگان
که بجهت تزویج پند آمده بودند مهمانی کرده بودند

مهمان نوازی یونانیان — یونانیان نسبت به دشمن بسیار پر رحم بوده اند
مهمان نوازی را تکلیف تقدسی میدانستند مثلاً اولیس پذیرائی پادشاه فاسی را
از اولیس را چنین نقل کرده

اولیس چون بملکت فاسی بن مارسید و قصر سلطنتی رفت و آلسی نموس نواز
ملکه افتاد چنین گفت (ملکه اولیس پس از صدات زیاد بنجا که آمده یاری
و از خدایان ترقی اولاد ترا میخواهد) بعد اولیس روی خاکستری نشست پادشاه
سایر رجال مدتی بهوت نشسته بودند تا اینکه یکی از رجال بلند شده بشاه خطاب نمود
این جنبی از طرف تبار باب آمده و احترام او بر تمام ما تا واجب و لازم است
نی انور پادشاه مسندی بجهت اولیس قرار داد و ساقیان را بگروش دادن
ماور نموده و بعد از چند روز ضیافت گشتی بروداده روانه وطنش نمود

همر شاعر میگوید مهمان نوازی تبار باب منفرستد
فضل تخم — از منته قدیمه یونان

هلن نام - در زمان قدیم یونانیان را هلنی میگفتند و اشخاصیکه در محاصره تروا
بوده اند موسوم به آشیان یا دانائان بودند

یونانیان اجداد خود را نمیدانستند و میگفتند که ملاسرا اول در یونان کنونی
داشتند و اینساردانی وحشی و از بلوط و گوشت حیوانات تغذیه میکردند بنای
شهر دُون در اسپر و لاریسا و تسالی را با آنها نسبت میدادند

از آنجا که عادات و آداب یونانیان شباهت زیادی آریاها (ایطالیا
و رومن) و ایرانیها و هندیها) داشته میتوان گفت که یونانیان هم از نژاد آریاها
بوده اند در شهرهای زبان یونانیان بسیار مختلف بوده

درین نام زبان خوشی داشته یعنی حرف الف و راء را زیاد استعمال میکردند
ایطالیفه گوستانی و لباس غذا و عادات آنها بسیار ساده بوده

یونانیان نام زبانهای علایم و حرف یاء و سین را زیاد استعمال میکردند مکن
ایطالیفه در جزایر و سواحل دریای لباس آشیان شبیه به امانی مشرق بوده

اطین نام زبان آستان مابین درین نام و یونانیان سبب این
اختلاف را نمیدانستند و افسانه نامی چند می در این باب نقل میکردند

هلن پسر و کالیون را پدر ملت هلنی میدانند این شخص پسر دهمشته در سن

بند درین است - انگلیس چه اطمینان - گریز و گریز پدرین جدین است
آتشش چه آتشین است

گویند زن این جزو حوریها بوده و یونان را با این پسر خود تقسیم کرده بود مثلاً
پنج دختر و هفت پسر داشته و شجاعان بزرگ از قبیل (راژون و سیریف و
بلفون و فریزوس و بیکار ویتد) از نسل او بوده اند
اجنبیان - از خاک آسیا مردمان یادی یونان آمده و در آنجا
شده بودند مثلاً بطریق که از سواحل آسیا و کارین تا از آسیای صغیر آمده
در جنبه دریای آژسکنی کرده بودند

اغلب این جنسیان شعشان در وی برخی نزدیکان قدما در داخل قشون
شده مثلاً کارین با جبهه بکلاه زدن را به یونانیان آموختند
مصریها و فنیسیا زیاد به یونان آمده و آثار زیادی در آنجا گذاشته اند
یونانیها بصریها زیاد مایل بودند زیرا که زراعت و بافندگی و جوهر ساختن
و بنای معابد را از آنها آموخته بودند

همه پای تخت مصر اولی شهر غنی عالم میدانستند
یونانیان تصور نمیدادند که اجدادشان مصری بوده و آتی تا پادشاه اول

سیکریس را مصری پنداشتند

فینین با فطاحت استخراج معادن کشف صدف ملون یونان هجرت میکردند و
بر تاجیه نمازه و عبودی برای خدا پان خود ساخته بودند مثلاً در جزیره سیستریک
و در مقابل تاجیه ریتوم عبودیکری بوده در جزیره تازس بجست معدن طلا
و در سال این و کرت سعاید بزرگی بنا کرده بودند که در آنها طیسرت رب
که شبیه به ملکارت خدای تیر بوده می پرستیدند

یونانیان الف بانی را که فنیها اختراع کرده بودند بکار میبردند کادوسس
چون تجسس خواهرش ارب رفت شهرهای رذ و ترا و طس و تر اس
علی نموده و شهرت را بنا کرده بود و الف بانی به یونان آموخته بود و این قبل از
خک تردد او تقریباً در قرن سیزدهم یا چهاردهم قبل از میلاد بوده
اطلاع صحیح هر باب مسکن فنیها در تبت نداریم لیکن محقق است که یونانیان کرت
آسیا و شتن را در قرن هشتم آموخته اند

ملاحان فنیسی زمان اطفال یونان را آورده و میفرود خستند و فساد انار را در
بدین نحو نقل میکنند

تاجران فنیسی چون در گلید رسیدند دست بخر و زمال التجاره خود فرستادند و

ششم یوزختر پادشاه انگس با همراہانش فرزیدہ مکشستی خود بردند
 با وجود تمام بحکایات افسار یونانیان در ااعت کردن و خانه چوبی ساختن
 با فذگی را در مصر بنا و قیسا آموختند یونانیانی کہ در آسیای صغیر توطن
 در محل شرق صنایع زیادی آموختہ و چون یونان مراجعت کردند یونانیان
 حضرات ترووا — عادات و آداب یونانیان تا سنوات جزہ
 مجول بود لیکن بواسطہ شیخان کاشف و حصار عادات یونانیان قیوم ^{قبتند}
 شیخان آلمانی در دیکندہ کلکمبرور زندگی میکردہ و تولدش در سنہ ۱۸۲۲ ش
 این شخص تصاید یونانی را مایل بودہ و چون برای این غرض ^ب یادی لازم بود
 بجهت اول شاگرد عطار و بعد مکشستی تجارتی شد منزل این کاشف ^آ انستروم
 در عاق کوچکی بودہ شام و نهار او آبگوشت و سایر غذای کم ارزش در وقت ^ص
 الفه خارجہ آموخت تا آنکہ انگلیسی و فرانسہ و اسپانیولی و ایتالی و پرتغالی
 تحصیل کردہ بعد رسیدہ آمدہ در آنجا دارای چند میلیون سرمایست بعد بر ^{ما}
 تماشای یونان اول بہ ترووا آمد
 چون ترووا مجول بود از اینجهت نہ ہیتا زلیک را کہ پنجاہ مہر از ^{عیش}
 بود و فرمودہ در آنجا تا سنہ ۱۸۸۲ کار کرد

شیلان شش شکر کوچک خراب کشف نمود که خاکستر زیادی یکی از آثار است
 کرده بود کاشف گمان میکرد که ترودو را یافته است

در این خرابه با ظروف گلی چندی پیدا نمود عاقبت طرفی دید که شبیه برنج بود
 ۳۱ شیلان یسکوید که این بت آرتن بوده

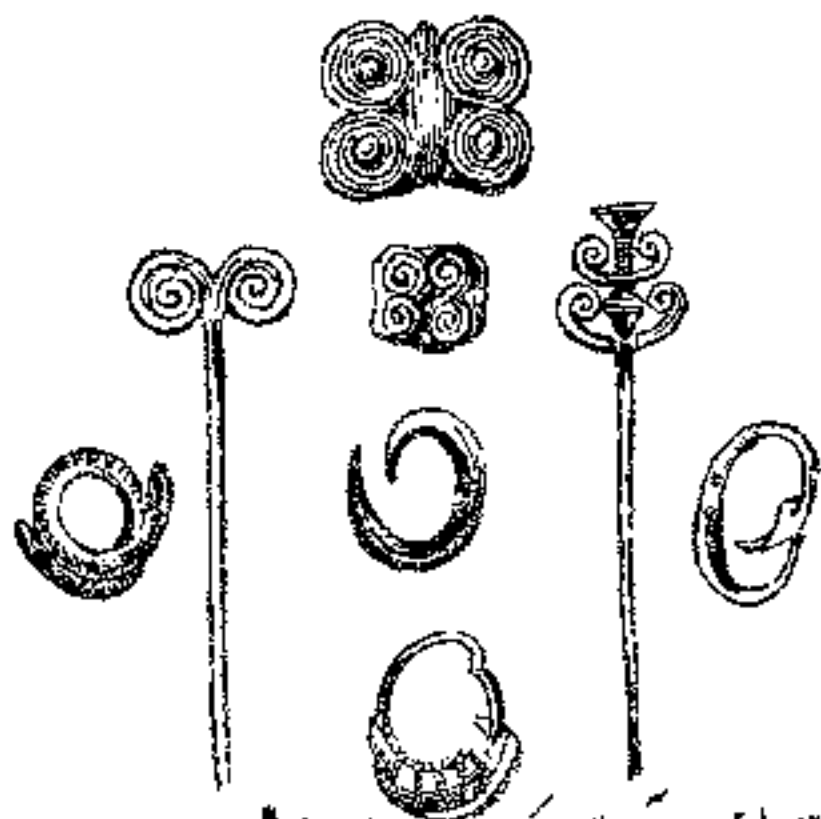


۳۱ بت آرتن که در ترودو پیدا شد

در گوشه از این خرابه با بزنجیرهای طلا
 و گردن بند و گوشواره و ظروف نقره
 و اسلحه زیادی از قبیل تبر و خنجر و کمان
 و چکش های سنگی و مفرغی پیدا نمود

۳۲ شیلان یسکوید که کنج پریام در آنجا بوده
 شهریرا که شیلان کشف کرده بود معلوم نیست چه بوده لیکن در قدیمی آن عمرانی نیست
 زیرا که بنای آن در قرن ۵ یا ۲۰ قبل از میلاد بوده و امکان دارد که بواسطه خرابی
 خواب شده باشد

ابن سید عین - قبل از ضربات ترودو شیلان شهر آکا منن را در بین
 پیدا کرد و این شهر چون تا ۱۸۶۴ قبل از میلاد سکون بود از این جهت اطلاع زیاد
 در باب او داشته اگر از راه کزنت به ارکلیه حرکت کنیم بعد از عبور معبر سنگی به



ساعت آفات طلا که در ترو و ایاخت ساه

و سیاهی می رسم که بر ریاضت میگرد
 در شرق این ناحیه کوپت که در هند
 دیوارهای سنگی طویل و عریضی و آفتده یونانیان تصور میکردند که سیلک این
 این چند را ساخته اند و از اوجبت آنها را جدار سیلک میگویند
 در قلعه کوه مکانیت سطح طولش هزار متر و عرضش شصت متر میباشد این مکان
 موسوم به مین است در حصار شهر دروازه بود که عرض آن سه متر و بود تحت سنگی
 مشور بوده در پائین ستونیت که در دو طرف آن دو شیر سنگی قرار دارد در این
 شیرها از مفرغ بوده و حال مسدوم شده است این دروازه را دروازه شیرها میگویند

هفته جدا جدا اهرات زیادی فحشی بود شیخان نیز از جوهرات تقریباً صد هزار
 فرانک پیدا نمود .

در یکی از مقابر آن سیکلیت (استخوان بندی) با سه تاج طلا و مکتب و در
 طلا محسوس بود . در قبر دیگر سه جمد زن با مقدار زیادی پارچه و بند و
 و سبجان طلا و گردن بند و کلاه باغی غنبر و سری غوری دست ستار و نظره
 کمی زیادی محسوس بود . در مقابر دیگر صد از زیادی اسلحه از قبیل شمشیر و خنجر و نیز
 مغرخی و تیر و گمان دهن شده بود . مثلاً در قبری صد و چهل شمشیر یافته
 صورت بعضی از این جواهر بر اطمینانک یعنی نقابی که دماغ و دهن و چشم روی آن

منقش است متوجه بوده است

و سه خنجر با نقش بوده و یکی از

خنجرها سه صورت شیر با سه پهلوان

روی شده از نقش شده بود

شیخان بیست و هشتم ماه نو

۱۸۷۶ میلادی بر پادشاه یونان



صورت نقاب طلا که در مین یافت شده

در باب کشف قبر اکامین نمود بعد از عزیمت شیخان (۱۸۸۷-۱۸۸۸) پنجمین

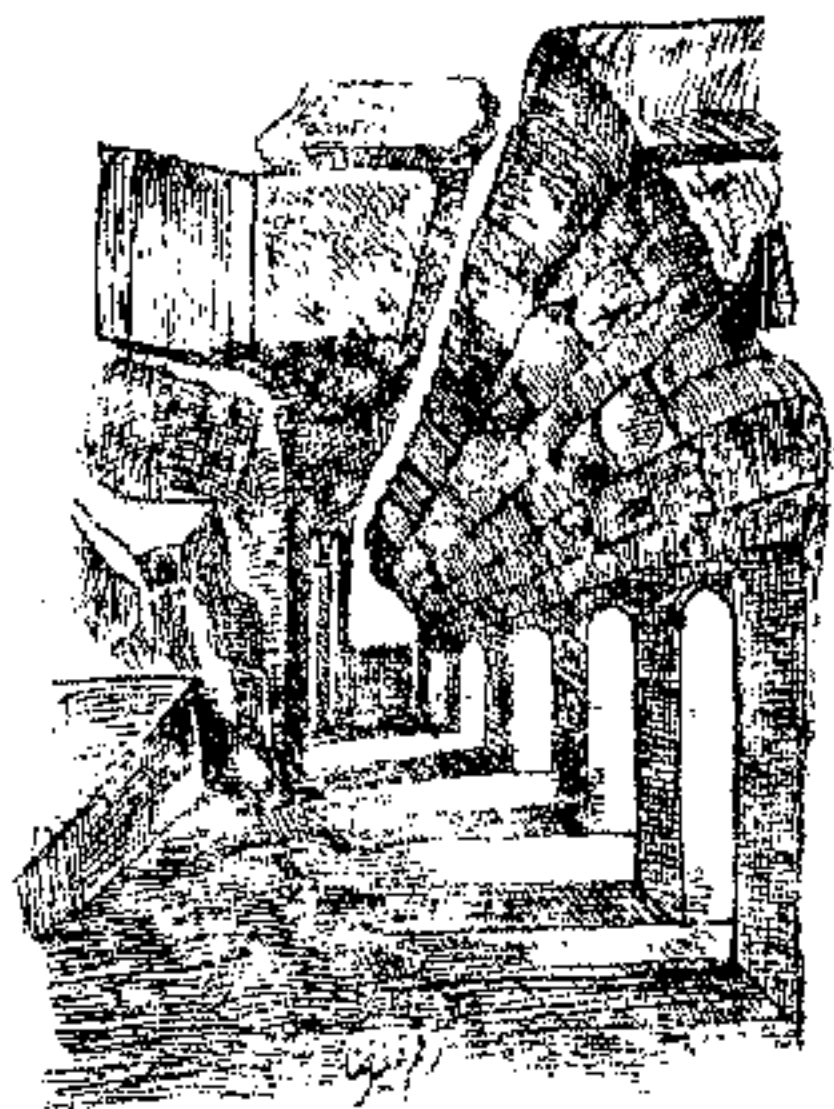


علامه اشیا عقیده خفیات خدی
 نموده و چنجاه و دو مقبره یافتند
 ولی شیئی قیمتی در آنها پیدا نشد
 خفیات تیرنت - در
 پائین جلگه آنگس نزدیک دریا
 صخره بزرگیت که ارتفاع آن
 بیست و نوبت مظهر و عرض آن
 سیصد مظهر میباشد سنگهای کوهی
 که طول آنها دو یا سه مظهر میباشد
 بر آن احاطه و مشاهده آمار با
 رهنس مشهور کرده طول آن
 چهار گامی بهشت یا هشت مظهر

در ۳۰ فوریه جمع شده از طلا و نقره که در مین یا و اواز

و گاهی با ترو و یا پیغه مظهر میرسد ۲۷

یونانیان این بنا را از سیکلپ ای لینی میدانستند در سنه ۱۸۸۴ میلادی
 چند می نموده و عمارت سلطنتی شاهزادگان تیرنت را کشف نمود



سنگستان
دوران ساسانی

قبل از این عمادات سه و آن طویل می باشد که به تالار عرض چهار متری منتهی
 می گردد در اطراف منقصر جا علی است که مساحت آن سیصد متر می باشد در نزدیکی
 این عمارت طاق بزرگی با چهار ستون واقع شده و در آن آتش مقدس روشن
 در یک طرف این طاق حاتم واقع شده و کف آن از یک تخته سنگی است که در آن
 چهار متر طول و سه متر عرض و وزن آن بیست هزار کیلو گرم است

جداره بنسبه از اجود آهک و با سنگهای سفید و سیاه و زرد و مرز کشته انواع
جانوران و کلهها بجا رفتش شده ستون و سقف این بنسبه از چوب بوده
از گنبد - نرنا و رودخانه های شمال بائی جمع شده و چنانچه مذکور شد
دریاچه گنایس را تشکیل میدهند و در سوال آن خرابه های خیلی قدیمی میباشد
و گمان میرود که میانس در آن سکنی داشته اند

در مشرق دریاچه روی تپه چند ارجحیت میگویند از گنبد پای تخت میانس یاد
آنجا بوده و در طرف دیگر دریاچه خرابه دیگری شبیه به بنای گنچ آترو
و پزانیاکس از گنچ میانس میگوید

شیلیمان بعد از حفاریات چندی تا لارده توری پیدا کرد که ارتفاع جدار آن ۱۴ متر
در ارتفاع در آنجا پنج متر و پنجاه و شش سانتیمتر بوده و نزدیک این تا لار اطاق
دیگری بود و ممکن است آنجا قبرستان باشد سقف این اطاق از سنگ لوح است
و چهاری آنجا شبیه به چهاریهای قبرهای مصریهای باشد

حضرات عمده فقط در اسپانیا (در استیک) شده و آنجا در قوای عاج
سنت ۲۹ و ظروف سائرن سن ۳۰ را پیدا نمودند
در یکی از جزایر آتش فشانی دریای اژه ظروف گلی زیادی پیدا نمودند



نور محمد علی

سلسله در قتل کور اسپانیا یافته ام
 طغیان بتاتین با و درین ما - یونانیان میگفتند که بعد از جنگ
 خنانش و طغیان عظیمی این خود یونان پدید شد و چشمهای سال پیر جلگه خایه
 تسائی را تصاحب نمودند شغل عمده تسائها اسب سواری و ورزش بوده چون
 این چشمها به تسائی رسیدند ساکنین آنجا فرار نمود و بکان بگری رفتند
 ملت کوچک دیگر را از وطن خود کوچ نموده در جوالی رودخانه سفیر دوریا پس
 گنایس شهر باقی را بنا نمودند
 در همین عصر تقریباً در هم پاییز و بهسم قرن قبل از میلاد ملت کوچک دینا
 از جبال شمالی یونان این آمده پیشتر را سخر کردند